



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱





خلاصه بحث

## بررسی مبانی کلامی علم اصول

سرپرست پژوهش تطبیقی:  
حجت الاسلام و المسلمین صدوق

حسینیه اندیشه

تیر ۱۳۸۱

مبانی علم اصول استنباط



## خلاصه بحث

# تحلیل مبانی علم اصول استنباط

استاد: حجه الاسلام صدوق

تنظیم: انجم شعاع

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

تاریخ: ۱۳۸۱/۴/۳۱

## بررسی مبانی کلامی علم اصول {۱}

در مورد مباحثی که در علم اصول به آنها احتیاج داریم (به عنوان اصول موضوعه علم شامل در مضمون) از آن جمله مبحث خالق و مخلوق می باشد. این بحث اصلی کلامی بوده و موضوع آن تعیین نحوه ارتباط ما با خالق می باشد. به تعبیر دیگر اسنادی که از شارع در دست ما می باشد، گویای تفاهم و تخاطبی در موضوع ارتباط با خالق می باشد. لذا کلیه تبشیر و تنذیر های شارع ریشه در آن اصل کلامی دارد.

اصل موضوعه کلامی دیگری که می بایست به آن پرداخت، موضوع عقل می باشد. در علم کلام عقل اعلام نیاز به انبیاء و اولیاء نعم نموده و کیفیت ارتباط خود را با آنها تبعی تعریف می نماید، لذا عقل در طی طریق نیازمند به انبیاء در سیر اخروی خود می باشد.

حال برای این مطلب استدلالی ذکر می نمائیم. اگر یک محور داشته باشیم به نام X و محور دیگری به نام Y باشد. در محور X عقل عملی را موضوع بحث قرار می دهیم زیرا که درصدد تعیین تکلیف و استخراج عمل می باشیم؛ (چرا که بر حسب مباحث متدولوژی یک حکمت نظری و یک حکمت عملی داریم) بنابراین در X کلام مباحث ما در منطق می باشد، که موضوع آن عمل و تعیین تکلیف است و ریشه آن به حسن و قبح (ملائمت و منافرت نسبت فطرت) باز می گردد در محور X عقل در تعیین حدود و خصوصیات عاجز بوده و از طرفی نسبت به اموری حسن و قبح و کشش نسبت به آنها دارد.

اما در محور Y بحث کلام و فلسفه (اعتقادات) می باشد. عقل در این محور با تکیه به بداهتها وجود خالق و امور متعلق به آن را اثبات می نماید و سپس بر اساس قاعده لطف وجود انبیاء را برای تعیین طریق مستقیم ضروری می داند. از براینده محور X و Y (اصل منطقی و اصل کلامی) علم اصول پیدایش می نماید. لذا عقل با واسطه قرار دادن کلمات برای فهمیدن خصوصیات اعمال قبیح از اعمال حسن، طریق خود را می یابد. بنابراین یکی از اصول موضوع علم اصول تبیین رابطه خالق و مخلوق می باشد.

مطلب دیگر اینکه رابطه خالق و مخلوق را نیز می توان از پایگاه مولویت و عبد ملاحظه نمود، به اینکه پرستیدن در ارتباط با دو اراده و شاء مطرح بوده و لذا بر اساس مبانی فلسفی مختلف قابل تحلیل می باشد.

در اصالت وجود عشق فعلی به معبود فعلی عامل حرکت معبود می باشد، زیرا که عشق به صورت و کیفیت علت حرکت خواهد بود. برخلاف اصالت ماهیت که علت حرکت را کون و فساد می داند. اما در دیدگاه متکلمین از آنجاکه به مسئله اختیار توجه داشته اند، پرستیدن را به امتثال اوامر مولى معنا نموده اند، که سیر دستیابی به آن از (حکمت عملی، حسن و قبح، وجوب شکر منعم، و در نهایت امتثال اوامر مولى) به دست می آید.

بنابراین امتثال اوامر مولى به عنوان پایگاه علم اصول (تعریف پرستش) مطرح می‌گردد. در آینده خواهیم گفت که مبحث بناء عقلاء به تعریف ما از پرستش بازمیگردد. (یعنی با عبودیت جامعه تشکیل می‌شود) لذا با تولى است که جامعه شکل می‌گیرد نه با ولایت و این مبنای ما در بحث جامعه‌شناسی خواهد بود. جامعه مومنین زمانی محقق می‌شود که حول محور عبادت خدای متعال باشد نه آنکه بر محور رفع نیازمندی‌های مادی گرد هم آیند. (که در تبیین این قسمت مباحث رابطه استاتیک، رابطه مشارکت، رابطه حادثه‌ای مطرح می‌گردد)

حال نوبت به عقل و تبعیت او از کلمات می‌رسد در این بحث این مسئله مطرح می‌شود که چه چیز حجت است؟ آنچه که پیشفرض کلامی ما در این بحث می‌باشد، این است که عقل نیازمندی خود را در ارتباط با انبیاء نعم دانسته و آن را از اصول اعتقادی خود می‌داند. یعنی عقل منبعیتی در برطرف نمودن نیاز خود ندارد بلکه طریق و دلالتی در این ارتباط می‌باشد.

اما بحث اصولی، مطلب اول: آنکه این فهم از کلمات (وحی) عرفی نبوده و کاملاً تخصصی می‌باشد یعنی افاده و استفاده از کلمات وحی در چند سطح مطرح می‌گردد: اول: انسانهای معاند و مخالفین که فاقد ایمان بوده‌اند لذا مخاطب نسبت به آنها از دایره عرف مسلمین خارج بوده و نتیجه آن ایجاد تردیدی باشد دوم: عموم مسلمین سوم: اهل ایمان این دسته بندی ناظر به این مسئله است که فهم مطلق نبوده و دارای سطوح مختلفی می‌باشد.

مطلب دوم: آنکه تعریف از پرستش اثبات کننده تعریف اجتهاد و ضرورت پیدایش آن به عنوان اولین مهره علم اصول می‌باشد. در توضیح این مطلب می‌گوئیم: عمل پرستش برای مجتهد در تعریف اجتهاد می‌بایستی تعبد و تسلیم بودن به کلمات وحی و نفی تاویل و روشهای انحرافی را تمام نماید. بنابراین برای پیمودن مسیر صحیح در امر تفقه تسلیم بودن شرط اساسی می‌باشد. لذا اجتهاد ابتدا معنای سلبی دارد و سپس معنای اثباتی. از این رو مجتهد و مکلف در تعریف اجتهاد برابر نیستند، اگر چه خروجی کار تعیین تکلیف برای مکلف می‌باشد. بنابراین این فعل تخصصی، عرفی و براساس تجربه عمومی نبوده و دیگر آنکه در ان طاعت و عصیان راه دارد. در نهایت نتیجه این دو مطلب دستیابی به حجیت در افتاء و نسبت دادن به شارع می‌باشد. (یعنی مامن از عقاب ایجاد کردن برای مقلد به لوازم کاری که مجتهد انجام می‌دهد و این مخصوص مجتهد است. بنابراین عقل در فهم از کلمات به دنبال حجیت است و حجیت یا به حکمت نظری تعریف می‌شود و یا آنکه به حکمت عملی باز می‌گردد. مطلب مهم این است که چه حکمت عملی و چه حکمت نظری زیر بنای حجیت باشند، کدام یک پرستش و مامن از عقاب را تمام می‌نمایند؟ این بحثی منطقی است که در آینده استدلالهای آن را ذکر خواهیم کرد. حال سوالاتی مطرح می‌شود که پاسخ به آنها مربوط به مباحث آینده ما می‌باشد: آیا این حجیت ذاتی است و یا آنکه نیاز به امضاء دارد؟ آیا موضوع دلیل است یا تفاهم و مخاطب؟ آیا امضائات در موضوع تفاهم و مخاطب و قطع در موضوع دلیل پاسخگو می‌باشد یا خیر؟ آیا از منجزیت و معذرت علم در دلیل باید شروع کرد و یا آنکه از اختیار و تعبد باید طی طریق نمود؟ آیا معذرت و منجزیت صفت مکلف است یا مجتهد؟

اساساً موضوع اصول فهم شناسی است یا آنکه تفاهم و مخاطب اصل می‌باشد؟ و آیا در تفاهم و مخاطب صورتاً و ماداً قطع پیدا می‌شود یا خیر؟ آیا در مخاطب الفاظ و کلمات موضوع بحث قرار می‌گیرند و یا آنکه معانی متعلق بررسی قرار می‌گیرند؟ آیا ماهیات کلمات (آواها و اصوات) تقیید پذیر هستند یا خیر؟ آیا خصوصیات ماهیات کلمات تحت علیت جریان می‌آید و یا آنکه تحت اختیار صورت می‌گیرد؟

## تحلیل مبانی علم اصول استنباط

استاد: حجه الاسلام صدوق

تنظیم: انجم شعاع

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

تاریخ: ۱۳۸۱/۵/۱

### بررسی مبانی کلامی علم اصول {۲}

مقدمه: مرور مطالب گذشته

در مباحث گذشته به این مسئله پرداختیم که مبانی علم اصول می بایستی مورد مذاقه قرار گیرد، چرا که این بحث به صورت روشن و منظم مطرح نشده است شاید این مسئله تخصصا از علم اصول خارج باشد (خصوصا آنکه پیشینه این علم گویای این مطلب است) البته برخی از کتب اصولی قبل از سید مرتضی (ره) و خصوصا بعضی از کتب اهل سنت بر مبانی کلامی علم اصول مشتمل می باشد، اما این امر در کتب متأخرین مطرح نیست، چنانکه در (الذریعه) سید مرتضی خود ایشان تصریح به حذف مقدمات می نمایند با این وصف بحث مبانی علم اصول مدون نبوده و نیازمند به تحلیل می باشد.

در مطالب گذشته به بعض مبانی کلامی علم اصول پرداختیم، گفته شد که پرستش اثبات کننده تعریف اجتهاد و ضرورات پیدایش آن به عنوان اولین مهره علم اصول می باشد، از این رو تاثیر مفهوم پرستش در تفقه از دو جهت قابل ملاحظه می باشد.

اول: (چگونگی معنای حجیت) به اینکه کلیه قواعد اصولی که بر اساس این معنا شکل می گیرد و حجیت زیر بنای آنهاست متأثر از مفهومی است که خود حجیت از آن متأثر گرفته است.

دوم: (سطح تفاهم شارع با ما) در تمامی سطوح نمی توان با فهم عرفی از خطابات محقق شود، لذا فهم از کلمات دارای مراتبی تخصصی بوده که تکامل تفقه با این فهم عرفی میسر نیست. البته این بحث نیازمند بررسی دقیق مقوله زبان شناسی است تا ببینیم آیا زبان شارع در مخاطب با ما همان زبان عرف است یا اینکه این زبان، زبان تبعی شارع است؟ هرچند که تلقی موجود زبان عرف را زبان شارع دانسته و قواعد ارتکازی خود را در تفاهم با شارع اصل می داند.

در هر صورت اگر محدوده خاصی برای تفقه تعریف شود، قطعا این امر در نفس روش استنباطی تفقه تاثیر مستقیم دارد. همگان بر این امر معترفند که علم اصول، از بطن قواعد عمومی و مشترک فقه استدلالی و از متن فقه زاده شده است و البته رفته رفته به صورت یک علم مستقل در آمده است.

پس طبیعی است اگر حد اولیه ای برای فقه تعریف شود، حتما می توان آثار مستقیم آنرا در علم اصول نیز ملاحظه کرد، خصوصا که مفهوم پرستش و طاعت در مبانی علم اصول بعنوان یک مفهوم مستقل و در قالب مبانی حجیت (حجیت قطع) مورد بحث قرار گرفته است.

## ۱- طاعت ، حکم ، حجیت، مفاهیم مهم در تحلیل مبانی علم اصول

بحث در باب طاعت اعم از مفهوم بندگی بوده و حاکم بر علم اصول و مشتمل بر بحث معذرت و منجزیت است. البته این بحث سایه خود را بر مفهوم حکم نیز انداخته و بالاخره باید از حجیت و اقامه آن نسبت به حکم نیز بحث کرد. بنابر مشی مرحوم اخوند در کفایه ما بایست از قواعدی که در طریق استنباط حکم شرعی بکار می رود بحث کنیم اما در واقع باید از اموری که به عنوان پیش فرض قرار گرفته اند، سخن را آغاز کرد البته این حرف محذور تداخل مباحث کلامی و اصولی را در بر ندارد. اینکه باید مولی را اطاعت کرد و وظیفه ما هم بندگی است و سپس باید برای رسیدن به آن احکام باید اجتهاد نمود ولو آنکه به احکام واقعیه نرسیم، همگی بر همین طاعت منوط می باشند.

آنچه که بین متأخرین از اصولیین مورد وفاق است این است که برای رسیدن به حجیت در فهم از کلمات شارع باید مسیر اجتهاد پیموده شود، تا از تاویلات ذوقی، عقلی، حسی مرتفع باشیم. اگر از زاویه تاریخی نیز به این بحث توجه کنیم می بینیم، نزاع اخباریین و اصولیین در مباحث مبنائی پیرامون دو روش تاویل و تعدد بوده است. در هر حال مفهومی خاص از طاعت در نزد فقهاء مطرح بوده است که در صدد به حجیت رساندن آن بوده اند.

بنابراین در بحث مبانی علم اصول چندین بحث داریم که از آنها به عنوان فرهنگ عام اصول یاد می نمائیم

اول : مباحث کلامی مانند بحث طاعت و پرستش

دوم : ضرورت اجتهاد و موضوع و متعلق آن (حکم)

سوم: زیر ساخت روش اجتهاد که در واقع مشتمل بر مباحث جدول زیر ساخت تنظیم اصول می باشد بحث احراز عقلی، اخبار عرفی، و انشاء عقلائی که در درون خود مشتمل بر مباحثی همچون عقل، حجیت عقل، جایگاه و ملاک حجیت، عقل نظری و عقل عملی می باشد.

گفته شد بررسی مفهوم طاعت یکی از مبانی مهم و حاکم بر علم اصول است زیر هر گونه تغییر در مفهوم طاعت، مناسک بندگی را متغیر نموده و طبعاً روش تفقه و نیازمندی به فقه جدید مبرهن می گردد. البته در علم اصول نمی توان از این مفهوم چندان سراغی گرفت گر چه در تعریف حکم و انواع آن زیاد بحث شده است اما با تغییر مفهوم طاعت (امثال حکم) قطعاً معنای حکم نیز تغییر پیدا می کند، اما مفهوم طاعت مورد دقت قرار نگرفته است. البته قبل از مفهوم طاعت می توان از مبانی دیگری سخن گفت مانند اثبات مبدء و اصل وجود آخرت، مخلوق بودن انسان و تجلی افعال در آخرت و... تمامی اینها پیش فرض علم اصول است اما تنها پیش فرضی که علم اصول از انجا آغاز می شود، چیزی جز مفهوم طاعت و پرستش نیست هر چند که اصولیین آن را در مقدمه علم اصول مطرح نموده باشند.

به نظر می رسد مفهوم طاعت حاکم بر علم اصول همان مفهوم اهل کلام و به معنای امثال حکم است و نه مفهوم اهل عرفان و فلسفه چرا که در این زمینه (باید) علم اصول بیشتر متأثر از فرهنگ علم کلام است تا فرهنگ علم فلسفه و عرفان از این رو نوعاً متکلمین در طول بحث حسن وقبح از وجوب بندگی و طاعت سخن می گویند

حداقل سه موضع از مباحث کفایه، می تواند ما را در این تتبع یاری دهد. ۱- بحث حجیت قطع

۲- بحث برائت عقلیه ۳- بحث اوامر